

رویکردی ژاپنی به مراحل توسعه‌ی سرمایه‌دارانه

فصل چهارم:

تحلیل تاریخی به‌سان سطحی از اقتصاد سیاسی^۱

رابرت آلبریتون

برگردان: مانیا بهروزی

این فصل دشوارترین و مهم‌ترین فصل از مباحث تئوریک مربوط به نظریه‌ی مرحله است، نه فقط به این دلیل که می‌کوشد رابطه‌ی میان سه سطح یاد شده را خلاصه کند، بلکه همچنین به این دلیل که بر نسبت میان نظریه‌ی مرحله و تحلیل تاریخی متمرکز می‌شود، که همانا ناروشن‌ترین و دشوارترین رابطه برای تعیین تعاملات میان سه سطح تحلیل است. در علوم اجتماعی عموماً رابطه‌ی میان همه‌ی انواع گوناگون «نظریه‌ی سطح میانی»^۲ و تحلیل تاریخی نادیده گرفته شده است، و حتی نظریه‌پردازان مکتب اونو هم عموماً تمایز روشن و قاطعی را میان نظریه‌ی مرحله و تحلیل تاریخی حفظ نکرده‌اند. هزینه‌ی نادیده گرفتن این تمایز، نفی خودمختاری بارز تحلیل تاریخی است. ناروشنی در [تعیین] رابطه‌ی میان نظریه‌ی مرحله و تحلیل تاریخی می‌تواند به نهانی‌ترین نوع کارکردگرایی تقلیل‌گرا^۳ منجر شود، که «نظریه‌ی سطح میانی» (middle range theory) را با عاملیت‌های متنوع تاریخی درهم می‌آمیزد، صرفاً برای اینکه یک منطق تدوین‌یافته را از بالا تحمیل کند. اگرچه گاهی به نظر می‌رسد که همپوشانی آشکاری میان نظریه‌ی مرحله و تحلیل تاریخی وجود دارد، و اگرچه ممکن است تمایزگذاری دقیق و روشن میان این دو سطح دشوار باشد، به‌باور من اهمیت بسیار زیادی دارد که بکوشیم این تمایزگذاری را انجام دهیم.

1. متن حاضر برگردان فصل چهارم از کتاب زیر (در دست ترجمه توسط همین قلم) است:

Robert Albritton, 1991: *A Japanese Approach to Stages of Capitalist Development*.

ترجمه‌ی فصل‌های اول، دوم و سوم این کتاب در تارنمای «کارگاه دیالکتیک» قابل دسترسی است.

2. mid-range theory

3. reductionist functionalism

«اقتصاد سیاسی مارکسی» در کاربست مورد نظر من نظریه‌ی عمومی سرمایه‌داری است، که دارای سه سطح مجزای تحلیل است. اگرچه این کتاب بر تحلیل سطح میانی - یعنی نظریه‌ی مرحله- متمرکز می‌شود، باید اذعان کرد که گاهی تحلیل تاریخی به گستره‌ی شرح تفصیلی (تشریح⁴) ما رسوخ خواهد کرد. بنابه درک من از چگونگی تعامل سطوح یاد شده، این مساله از آن رو رخ می‌دهد که همپوشانی‌هایی میان این دو سطح وجود دارد. نظریه‌ی مرحله، نظریه‌ی [سرمایه‌داری] ناب و تحلیل تاریخی را به خدمت می‌گیرد تا نوع مجردی از نظریه را بنا کند، درحالی که تحلیل تاریخی هر دو نظریه‌ی ناب و مرحله را به کار می‌بندد تا تغییر تاریخی را به فهم درآورد. [اما] کانون‌های تمرکز متفاوت‌اند: نظریه‌ی مرحله پیش‌ازهرچیز یک نظریه‌ی هم‌زمان (synchronic) است، درحالی که تحلیل تاریخی [نظریه‌ای] زمان‌مند یا در-زمانی (diachronic) است، اما استقلال آن‌ها از یکدیگر، از هرگونه خودمختاری مطلق به دور است.

پیوند میان سطوح سه‌گانه‌ی تحلیل نه قیاسی (deductive) است، و نه استقرایی (inductive). در اینجا استعاره‌ی «تودرتویی» (nesting) به دلایل متعددی درخور و روشن‌تر به نظر می‌رسد، چون خودمختاری متقابل این سطوح صرفاً امری نسبی است، و باز به این دلیل که این سطوح به‌طور متقابل پشتیبان یکدیگر هستند. نظریه‌ی ناب بدین دلیل ممکن می‌گردد که تحلیل تاریخی آشکار می‌سازد که سرمایه‌داری به‌درجاتی خود-شی‌کننده (self-reifying) است و اینکه در نقطه‌ی معینی از تاریخ سرمایه‌داری دامنه‌ی شی‌شدگی به حدی می‌رسد که نظریه‌پرداز امکان می‌یابد که اجازه دهد تا شی‌شدگی در سطح نظریه‌ی سرمایه‌داری ناب «خودش را کامل سازد» [۱]. مفهوم‌پردازی شکل مسلطی از انباشت سرمایه که سرشت‌نشان نظریه‌ی مرحله باشد، از آن رو ممکن می‌گردد که نظریه‌ی ناب منطق درونی سرمایه را عرضه می‌کند، که سنگ‌محکی در اختیار ما می‌گذارد تا در هر مرحله سرمایه‌دارانه‌ترین اشکال فعالیت اقتصادی را شناسایی کنیم. هم‌زمان، تحلیل تاریخی گونه‌ای نمایه‌ی تصویری^۵ از همه‌ی اشکال مهم فعالیت اقتصادی عرضه می‌کند، تا آن‌ها را از منظر انباشت سرمایه و برای رسیدن به نوع مجردی از فعالیت [سرشت‌نمای] اقتصادی مورد بررسی قرار دهیم. سرانجام، هم نظریه‌ی ناب و هم نظریه‌ی مرحله می‌توانند خطوط راهنمای مهمی برای تحلیل تاریخی عرضه کنند.

پیش از اینکه جلوتر برویم، فکر می‌کنم با تمایزگذاری میان تحلیل تاریخی عام^۶ و تحلیل تاریخی به‌منزله‌ی سطحی از اقتصاد سیاسی^۷، می‌توان از بسیاری از ابهامات احتمالی اجتناب کرد. تحلیل تاریخی عام مجموعه‌ای از متنوع‌ترین رویه‌های فکری است: از تاریخ مدرن تا تاریخ باستان؛ از تاریخ اعصار بزرگ (grand epochal history) تا جزئی‌نگرانه‌ترین مطالعات تاریخی (particularistic studies)؛ از تاریخی تماماً نظری (تئوریک) تا تاریخی تماماً توصیفی (descriptive)؛ از مطالعات تاریخی بسیار ساختارگرا تا تاریخی از منظر عاملیت‌های (ایجنت) دخیل در

4. exposition

5. catalogue

6. historical analysis in general

7. historical analysis as a level of political economy

آن. تحلیل تاریخی به منزله‌ی سطحی از اقتصاد سیاسی، تاریخی از سرمایه‌داری است. چنین تاریخی در وهله‌ی نخست، با فهم کران‌های نموداری اصلی سرمایه‌داری و روندهای پویایی⁸ آن سر و کار دارد، اما همچنین با جزئیات آن نیز درگیر می‌شود. تحلیل تاریخی به منزله‌ی سطحی از اقتصاد سیاسی، تنها یکی از بی‌شمار رویکردهای ممکن به تاریخ مدرن است: این تحلیل مشخصاً تحلیلی تاریخی از منظر سرمایه‌داری است. اما منظرهای دیگری هم وجود دارد. برای مثال، تحلیل تاریخی از منظر جنسیت، منظری که نمی‌توان آن را به سادگی تحت [سپهر] اقتصاد سیاسی گنجانده. می‌توانستیم امیدوار باشیم که اقتصاد سیاسی بتواند گستره‌ی وسیعی از مناسبات جنسیتی دنیای مدرن را توضیح دهد، اما از آنجا که اقتصاد سیاسی منظری مشخص، یعنی منظر سرمایه‌داری را اتخاذ می‌کند، کاوش‌های آن درباره‌ی جنسیت فراگیر نخواهد بود. در این حالت، تحلیل تاریخی از منظر جنسیت، چیزهایی را به اقتصاد سیاسی خواهد آموخت.

هنگام تدوین نظریه‌ی مرحله، به جای کاوش درباره‌ی تغییر تاریخی و توالی رویدادها، می‌کوشم از دل این تغییرات تاریخی، الگویی ناب‌گونه⁹ از شاخص‌ترین و کلاسیک‌ترین ساختارهای انباشت سرمایه در سراسر مرحله‌ی مورد نظر تجرید کنم. این تجرید به واسطه‌ی آگاهی از نظریه‌ی جامعه‌ی سرمایه‌داری ناب حاصل می‌شود. برای مثال، نظریه‌ی مرحله‌ی مرکانتلیسم [واکاوی] تاریخ انگلستان در بازه‌ی ۱۶۵۰ تا ۱۷۷۵ میلادی (بازه‌ی زمانی تقریبی این مرحله) نیست، یا حتی تاریخی از سرمایه‌داری انگلستان در این دوره‌ی زمانی نیست. هدف از نظریه‌پردازی این دوره در نظریه‌ی مرحله آن نیست که چگونگی تحول همه‌ی رویه‌های اجتماعی معنادار از منظر سرمایه‌داری را [در این دوره] ردیابی نماییم. در عوض، هدف ردیابی و مکان‌یابی آن رویه‌های اجتماعی است که دارای سرمایه‌دارانه‌ترین شکل هستند و یا آن‌هایی که بیشترین حمایت از شکل‌های سرمایه‌دارانه‌ی مسلط را فراهم می‌آورند. و حتی چنین رویه‌هایی نیز اساساً در توسعه‌یافته‌ترین شکل‌شان و یا در شاخص‌ترین شکل تجلی‌شان مطالعه می‌شوند، نه در خاستگاه و مسیر تحول‌شان.

نظریه‌ی مرحله‌ی مرکانتلیسم، به‌عنوان یک نمونه، بر پایه‌ی تجرید از تاریخ انگلستان و تحت هدایت قانون ارزش پرورش می‌یابد. با ای حال، الگوی ناب‌گونه‌ی انباشت سرمایه‌ی مرکانتلیستی از تاریخ سرمایه‌داری متمایز است، چرا که این یک توالی رویدادها، تحولات و تغییرات را کاوش می‌کند. بنابراین، نظریه‌ی مرحله بر روی فعالیت انباشت‌گرانه‌ی سرمایه‌ی تجاری (merchant capital) تمرکز می‌یابد، به‌ویژه نحوه‌ی که این سرمایه از دل مناسبات تولیدی شبه‌سرمایه‌دارانه‌ی نظام مقاطعه‌کاری¹⁰ شکل می‌گیرد. در تحلیل تاریخی، ممکن است بخواهیم تصویر

8. developmental trends

9. pure-type model

10. نظام مقاطعه‌کاری یا برون‌سپاری (putting-out system): در این سیستم صاحب سرمایه یا «مقاطععه‌کار» مواد خام لازم را در اختیار تولیدکننده قرار می‌دهد و خود به فروش محصولات می‌پردازد. تولیدکننده که صاحب ابزار تولید است، کار خود را به‌طور مستقل در خانه انجام می‌دهد. [برگرفته از پانویس کتاب «پویای سرمایه‌داری»، نوشته‌ی فرنان برودل، ترجمه‌ی مهران پاینده و دیگران /م.]

کمابیش کاملی از اقتصاد ترسیم کنیم، تصویری که فعالیت‌های مهم معدن‌کاری، کشتی‌سازی و بخش‌های تولیدی¹¹ کوچک و مستقل را پوشش دهد. اما این بخش‌ها وسیعاً از گستره‌ی بررسی‌های نظریه‌ی مرحله کنار نهاده می‌شوند، چون برآورد می‌شود که آن‌ها سنخ‌نماترین و شاخص‌ترین شکل انباشت سرمایه‌دارانه را عرضه نمی‌کنند. به بیان دیگر، نظریه‌ی مرحله بر آن نیست که تصویر کاملی از تمامی فرآیند انباشت عرضه کند، بلکه انباشت سرمایه را تنها از منظر رشدیافته‌ترین و شاخص‌ترین اشکال سرمایه دنبال می‌کند و آن‌ها را به عنوان نمونه‌های الگووار¹² تلقی می‌کند. در برساختن نظریه‌ی مرحله، من بر پایه‌ی درکم از نظریه‌ی جامعه‌ی سرمایه‌داری ناب، نسبت به سرشت [ویژه‌ی] سرمایه خودآگاهی خواهم داشت. در این راستا من سرمایه‌دارانه‌ترین، موفق‌ترین، شاخص‌ترین و مسلط‌ترین اشکال سرمایه را مورد بررسی قرار می‌دهم. افزون بر این، برای مثال، جایی که تولید پشم به عنوان سنخ‌نماترین تجلی انباشت سرمایه ارزیابی می‌شود، آن چنان که در مرحله‌ی مرکانتلیسم چنین است، نظریه‌ی مرحله پیش از آنکه تاریخ تولید پشم در انگلستان را مورد کاوش قرار دهد، منطق آن را به منزله‌ی شکلی از بازتولید توسعه‌یافته‌ی سرمایه بررسی خواهد کرد.

اگر نظریه‌ی مرحله به بخش‌های خاصی از قانون‌گذاری، نظیر «قانون سکونت‌گاه»¹³ (Settlement Act) ۱۶۶۲ ارجاع می‌دهد، به این دلیل است که این بخش‌ها محیط اجتماعی را به شیوه‌هایی که برای انباشت سرمایه اهمیت دارد، ساختار می‌بخشند. در امتداد همین مثال، قانون اسکان در سطح نظریه‌ی مرحله به عنوان قیدوبندی عمومی برای تحرک و جابجایی جمعیت روستایی دیده می‌شود؛ در حالی که در سطح تحلیل تاریخی، ما باید به فرآیند برآمدن و تحول این قانون پردازیم و نیز به نحوه‌ی اجرا و تحمیل آن از سوی اشخاص [حاکمان] مختلف در دوره‌های زمانی مختلف و در مناطق متفاوت. میان قانون اسکان، به عنوان یک الزام ساختاری عمومی، و قانون اسکان به عنوان یک نهاد اجتماعی «زنده» و در حال تحول، که [نحوه‌ی] تفسیر و اجرای آن بر حسب زمان و مکان تغییر می‌یافت، تعارضی وجود دارد.

اگر دوره‌ی زمانی تقریبی بین ۱۸۵۰ تا ۱۸۷۰ را عصر طلایی لیبرالیسم در نظر بگیریم، پس تاریخ انگلستان از ۱۸۵۰ تا ۱۸۷۰ تاریخی است که در آن پویای ساختاری مرحله‌ی لیبرالیسم می‌باید بیش از هر دوره‌ی آشکار باشد. اما بسته به آنکه تأکید ما بر روی نظریه‌ی مرحله باشد یا بر تحلیل تاریخی، تفاوت‌های مهمی پیش می‌آید.

11. manufacturing sectors

12. paradigm cases

۱۳. قانون سکونت‌گاه ۱۶۶۲ (Settlement Act) یا قانون امداد فقرا (The Poor Relief Act 1662) یکی از مصوبات متعدد پارلمان انگلستان در قرن هفدهم برای مهار و کنترل انبوه فقرای برآمده از پدیده‌ی «حصارکشی» زمین‌های عمومی بود. هدف این قانون مشخص تثبیت ناحیه‌ی کلیسایی‌ای بود که هر فرد به واسطه‌ی محل سکونت‌اش بدان تعلق داشت. به موجب این قانون فقرا (شاید برای نخستین بار در تاریخ) برگه‌ی شناسایی‌ای در رابطه با محل سکونت‌شان (settlement certificate) دریافت می‌کردند که ناحیه‌ی کلیسایی متولی آنها (ظاهراً برای «کمک‌رسانی» در موارد ضروری) را مشخص می‌ساخت. به واقع، این قانون در عمل امکان تحرک آزادانه‌ی افراد در سطح کشور را بسیار محدود می‌کرد، چراکه ترک محل اقامت نیازمند ارائه‌ی گواهی کلیسای ناحیه‌ای و ثبت اعلام ورود نزد متولیان ناحیه‌ی جدید بود، که تخطی از آن با مجازات‌های کیفی همراه بود. اجرای این قانون تا سال ۱۸۳۴ دوام داشت. [م.]

برای مثال، از یک سو نظریه‌ی مرحله تصدیق می‌کند که تولید پنبه شکل مسلط انباشت سرمایه در مرحله‌ی لیبرالیسم است، و از سوی دیگر، تحلیل تاریخی ممکن است نشان دهد که ساخت راه‌آهن عنصری کلیدی برای فهم «شکوفایی میانه‌ی عصر ویکتوریا»¹⁴ بین سال‌های ۱۸۵۰ تا ۱۸۷۰ است. چگونه می‌توانیم این داعیه‌های ظاهراً مخالف را با یکدیگر وفق دهیم؟

این تضاد ظاهری با رویکرد سطوح تحلیل قابل رفع است. در سطح نظریه‌ی مرحله، استدلال من آن است که تولید کارخانه‌ای رقابتی (نوعاً تولید پنبه) شاخص‌ترین یا سنخ‌نماترین شکل فعالیت اقتصادی سرمایه‌دارانه در سراسر این دوره‌ی تاریخی (حدوداً بین ۱۷۷۵ تا ۱۸۷۰) است. اما من ادعا نمی‌کنم که تولید پنبه [به لحاظ دامنه‌ی شیوع آن] مهم‌ترین عامل تعیین‌بخش اقتصادی¹⁵ در سراسر این دوران بوده است. سرمایه‌داری همواره نیازمند زیرساخت‌های حمل‌ونقل است و گاهی ساخت این زیرسازها ممکن است [خود] به وجه غالب فعالیت‌های اقتصادی بدل شود؛ اما این امر چنین فعالیت‌هایی را به شاخص‌ترین اشکال انباشت سرمایه بدل نمی‌کند. بنابه دلایل متعددی که فراتر از گنجایش بحث کنونی است، تولید کارخانه‌ای نوعاً سرمایه‌دارانه‌تر از ساخت راه‌آهن است، که اساساً فرآیندی غیرکارخانه‌ای است.

در واقع، روشن است که بسیار دشوار بتوان نشان داد که شاخص‌ترین شکل انباشت سرمایه در دوره‌ی لیبرالیسم ساخت راه‌آهن بوده است، اگرچه ممکن است ساخت راه‌آهن مهم‌ترین متغیر اقتصادی در شکوفایی میانه‌ی عصر ویکتوریایی بوده باشد. ریشه‌یابی قانون ارزش در تولید کارخانه‌ای توسط مارکس، ناشی از نوعی تاکید یک‌جانبه از سوی او نبوده است، بلکه تولید کارخانه‌ای هسته‌ی اصلی مناسبات تولید سرمایه‌داری در شکل کاملاً توسعه‌یافته‌ی آن است.

در مرحله‌ی مرکانتلیسم، ممکن است نظام مقاطعه‌کاری تولید پشم هرگز متغیر اقتصادی مسلط یا مهم‌ترین متغیر اقتصادی نباشد. از یاد نبریم که اقتصاد هنوز به‌طور فراگیر یک اقتصاد کشاورزی است و صاحبان زمین هنوز هم بخش غالب ثروت کلی این قلمرو را در اختیار دارند. نظریه‌ی مرحله تنها مدعی آن است که تاجایی که انباشت سرمایه وجود دارد، سرمایه‌دارانه‌ترین شکل آن، نظام مقاطعه‌کاری تولید است. اما درباره‌ی «کشاورزی سرمایه‌دارانه»¹⁶ چه می‌توان گفت؟ شاید نظریه‌ی مرکانتلیسم باید به‌جای مضمون فعلی‌اش، مرحله‌ی «سرمایه‌داری ارضی»¹⁷ را نظریه‌پردازی کند؟ این [صرفاً] یک امکان نظری است که من در فصل پنجم علیه آن استدلال خواهم کرد. آنچه از منظر نظریه‌ی مرحله اهمیت دارد آن نیست که نظام مقاطعه‌کاری تولید به‌لحاظ اقتصادی وزن بیشتری دارد (یعنی سهم بیشتری در تولید ناخالص ملی یا GNP دارد)، بلکه اهمیت‌اش در این

14. Mid-Victorian Boom

15. economic determinant

16. capitalist farming

17. agrarian capitalism

است که به منزله‌ی مجموعه‌ای از مناسبات تولیدی، سرمایه‌دارانه‌تر است. نظریه‌ی مرحله اساساً «تحلیل شکل» (form analysis) است: سرشت‌نماترین اشکال سرمایه‌دارانه را مفهوم‌پردازی می‌کند؛ درحالی‌که تحلیل تاریخی به‌طور تجربی‌تر به آن دسته از متغیرهای اقتصادی می‌پردازد که در توضیح رویدادها و تغییرات مشخص از بیشترین اهمیت برخوردارند. امکان دارد که در برهه‌های زمانی مختلفی در مرحله‌ی مرکانتلیسم و یا حتی در سراسر گستره‌ی زمانی این مرحله، مزارع که بر بنیانی شبه‌سرمایه‌دارانه عمل می‌کنند، سهمی بیش از نظام مقاطعه‌کاری در تولید ناخالص ملی داشته باشند، اما آیا مزارع به‌عنوان یک نظام انباشت، سرمایه‌دارانه‌تر از نظام مقاطعه‌کاری بودند؟ این همان پرسش کلیدی است که توسط نوعی از تحلیل شکل که در سطح نظریه‌ی مرحله انجام می‌شود، طرح می‌گردد.

از منظر تحلیل تاریخی، نظریه‌ی مرحله آشکارا بسیار ناتمام و ناکامل است. این نظریه ممکن است اشکال مسلط و سرشت‌نمای انباشت سرمایه را نظریه‌پردازی کند، اما به‌منزله‌ی تحلیل شکل، این مسأله را نظریه‌پردازی نمی‌کند که چگونه این اشکال شاخص انباشت با همه‌ی سپهرهای مختلف فعالیت اقتصادی مفصل‌بندی می‌شوند؛ از جمله: حوزه‌های مهمی از اقتصاد رسمی (مانند راه‌آهن در مرحله‌ی لیبرالیسم)، اقتصاد غیررسمی¹⁸، و اقتصاد غیرسرمایه‌دارانه یا شبه‌سرمایه‌دارانه¹⁹. همه‌ی این ابعاد می‌باید به‌طور جامعی مورد بررسی قرار گیرد تا بتوان در سطح تحلیل تاریخی به تصویر کمابیش کاملی از انباشت سرمایه در کشور مسلط²⁰ دست یافت.

در مرحله‌ی مرکانتلیسم تمامی اقتصاد به‌معنایی یک اقتصاد غیررسمی است، اما در مرحله‌ی لیبرالیسم با جدایی روشن میان [دو حوزه‌ی] خانه و کار، اقتصاد غیررسمی به‌گونه‌ای فعال بخشی بزرگ و اغلب پنهان از اقتصاد است که به‌طور فزاینده‌ای با بخش رسمی [اقتصاد] مقابله می‌کند. به‌بیان دیگر، درحالی‌که فعالیت اقتصادی غیررسمی در مرحله‌ی مرکانتلیسم در مرکز انباشت سرمایه جای دارد، در مرحله‌ی لیبرالیسم نسبتاً به حاشیه رانده می‌شود. با اینکه تعاریف متفاوتی از «اقتصاد غیررسمی» وجود دارد، این اصطلاح حداقل دربردارنده‌ی موارد زیر خواهد بود: همه‌ی انواع خانه‌کاری یا کار در خانه²¹ (نظیر کار خانگی²²، کار مربوط به نظام مقاطعه‌کاری، تولید خرده‌کالایی²³ در خانه و غیره)، توزیع واقعی درآمد درون خانواده، و کار سرمایه‌دارانه‌ی خرد-مقیاس یا خرده‌کالایی در قالب بیگاری در کارگاه‌های بهره‌کشی²⁴ [۲]. این جنبه‌های فعالیت اقتصادی برای فهم مناسبات جنسیتی و خانواده، و نحوه‌ای که آن‌ها با تمامیت اقتصاد مفصل‌بندی می‌شوند، اهمیت بسیار زیادی دارند.

هنوز هم نمی‌توان آن‌ها را به‌طور کامل در سطح نظریه‌ی مرحله مورد کاوش قرار داد، چرا که این نظریه صرفاً بر

18. informal economy

19. quasi-capitalist economy

20. dominant country

21. home work

22. domestic labour

23. petty commodity production

24. Sweatshop labour

انواع مجردی که به مستقیم‌ترین وجهی در شکل مسلط انباشت سرمایه نقش دارند، تمرکز می‌یابد. دلیل این امر آن است که شاخص‌ترین خصلت اقتصاد غیررسمی، حاشیه‌ای شدن آن در پیوند اش با شیوهی غالب انباشت سرمایه است.

بخش غیررسمی سوبیهی زیرین و تاریک انباشت سرمایه است، که بررسی اشکال متنوع و بخشا پنهان آن نیازمند حساسیت نافذی نسبت به جزئیات است، که تنها تحلیل تاریخی به بهترین نحوی قادر به انجام آن است. بنابراین، تحلیل تاریخی به مکملی بسیار مهم برای نظریه‌ی مرحله بدل می‌شود، که سرانجام انباشت سرمایه را در مفصل‌بندی کامل آن با تمامیت مناسبات اجتماعی به‌نمایش می‌گذارد.

در سطح تحلیل تاریخی همچنین فهم مناسبات میان انباشت سرمایه و فرآیندهای اقتصادی غیرسرمایه‌دارانه و شبه‌سرمایه‌دارانه ضرورتی گریزنپذیر است. این مناسبات در سطح نظریه‌ی مرحله از طریق [مفصل‌بندی مقوله‌های] زمین (land) و دولت تا حدی پرورش می‌یابند. برای مثال، زمین و کشاورزی نیز مساله‌ای حیاتی است که در نظریه‌ی مرحله از قلم می‌افتد، و کشاورزی صرفاً در انگلستان مرحله‌ی لیبرالیسم به سمت کشاورزی تماماً سرمایه‌دارانه سوق می‌یابد. در مرحله‌ی امپریالیسم، برای مثال، هم کشاورزی آمریکا و هم کشاورزی آلمان بخشا مشمول انباشت سرمایه می‌شوند، در حالی که در جنبه‌های مهمی همچنان غیرسرمایه‌دارانه باقی می‌مانند. اما در سطح نظریه‌ی مرحله ما روندهای کشاورزی، یعنی پیکربندی‌های متغیر انواع مزارع در اثر اتحادها و ائتلافها و کشمکش‌های سیاسی و غیره را کاوش نمی‌کنیم. ما همچنین مسیر چرخه‌های رونق-کساد اقتصادی²⁵ و تأثیر آن‌ها بر کشاورزی را مورد بررسی قرار نمی‌دهیم.

افزون بر این، بیرون از [قلمرو] بخش کشاورزی، با سایر بخش‌های بزرگ و مهم تولید خود-اشتغالی²⁶ یا خدمات خود-اشتغالی²⁷ مواجهیم که می‌باید در سطح تحلیل تاریخی مورد بررسی و تحلیل قرار گیرند. نکات مشابهی را می‌توان در رابطه با بخش دولتی²⁸ بیان کرد. بنابراین، نظریه‌ی مرحله یک تحلیل شکلی بسیار گزینشی است، و [نحوه‌ی] گزینش آن توسط قانون ارزش راهبری می‌شود.

سرانجام، نظریه‌ی مرحله از موفق‌ترین هسته‌ی کشورهای سرمایه‌داری تجرید شده است و نباید با «رویکرد نظام جهانی»²⁹ یا نظریه‌ای درباره‌ی سرمایه‌داری جهانی اشتباه گرفته شود. درجه‌ی جهانی بودن سرمایه و شیوه‌های جهانی بودن آن، از مرحله‌ای به مرحله‌ی دیگر فرق می‌کند، اما این موضوعات به‌سادگی قبل کاوش و شناسایی نخواهند بود، اگر از همان آغاز فرض کنیم که سرمایه یک «نظام جهانی» برپا می‌سازد. برای مثال، نظریه‌ی

25. boom-bust cycles

26. self-employed production

27. self-employed services

28. state sector

29. world systems approach

مرحله‌ی مرکانتلیسم تصویری از انباشت سرمایه‌ی مرکانتلیستی در موفق‌ترین و شاخص‌ترین اشکال آن ارائه می‌کند. بدین ترتیب، اگرچه بین نظریه خطوط راهنمایی برای تحلیل تاریخ انضمامی (خواه جهانی، خواه منطقه‌ای، خواه ملی و خواه محلی) عرضه می‌کند، اما تحلیل تاریخی خودمختار باقی می‌ماند. نظریه‌ی مرحله‌نوع شاخص و سرشت‌نمایی از رابطه‌ی «مرکز-پیرامون»³⁰ مختص هر مرحله را ارائه می‌کند که می‌توان آن را در سطح تحلیل تاریخی برای اندیشیدن به موضوعات انضمامی‌تر مرتبط با توسعه و دگرگونی به کار گرفت.

به‌منظور روشن‌سازی بیشتر سطوح سه‌گانه‌ی تحلیل، من دو مقوله‌ی مربوط به دغدغه‌های معاصر را مورد ملاحظه قرار می‌دهم: طبقه و جنسیت. با توجه به میزان و شدت مباحثات جاری حول این دو مفهوم، ملاحظه‌ی من بایستی بسیار فشرده و طرح‌وار (schematic) تلقی گردد. من تنها می‌خواهم به رویکرد جدیدی برای نظم‌بخشیدن به مباحث مربوط به این دو مفهوم بسیار مناقشه‌برانگیز اشاره کنم.

همان‌طور که پیش‌تر گفته شد، در یک جامعه‌ی سرمایه‌داری ناب، جایی که مناسبات مستقیم شخص‌به‌شخص وجود ندارد، مناسبات قدرت به‌طور خالص (به‌گونه‌ای ناب) ساختاری هستند و «طبقه» یک مقوله‌ی ساختاری است. طبقات، به‌منزله‌ی مکان‌هایی ساختاری³¹ در فرآیند تولید، به‌طور خودبه‌خود توسط بازتولید بسط‌یافته‌ی سرمایه³² بازتولید می‌شوند. شی‌شدگی تام سرمایه‌داری ناب بدین معناست که اس‌تثمار (اس‌تخراج ارزش اضافه از کارگران) بدون اجبار فرا-اقتصادی³³ رخ می‌دهد. در چنین شرایطی تنها و تنها سه طبقه وجود دارند: سرمایه‌داران که وسایل تولید را تحت مالکیت و کنترل خود دارند؛ کارگران مزدی که نیروی کار خود را برای مزد می‌فروشند؛ و صاحبان زمین، یعنی طبقه‌ای پیش‌سرمایه‌داری که از طریق هم‌پیوندی و ادغام شدن در قانون ارزش‌به‌یک طبقه‌ی متعلق به [نظام] سرمایه‌داری بدل می‌شود. جایی که در آن مناسبات شخص‌به‌شخص وجود ندارد، مبارزه‌ی طبقاتی‌ای نمی‌تواند برقرار باشد؛ یعنی طبقات وجود دارند، بی‌آنکه مبارزه‌ی طبقاتی وجود داشته باشد.

جایی که تمامی تولید، تولید سرمایه‌دارانه‌ی کالاها، و تحت مدیریت یک منطق اقتصادی-کالایی باشد، مرز میان طبقات کاملاً روشن و سراسر هستند: هیچ‌گونه مشکل تحلیلی در تعریف طبقه وجود ندارد. برای مثال، هیچ بخش خدماتی (service sector) وجود ندارد و نیز هیچ بخش خرده-بورژوازی هم وجود ندارد. همچنین، سرمایه‌داران و صاحبان زمین از یکدیگر متمایزند، چرا که صاحبان زمین همه‌ی زمین‌ها را تحت تملک خود دارند و سرمایه‌داران صاحب هیچ بخشی از آن نیستند. طبقه‌ی کارگر بیش و کم همگن است، چون گرایش موجود به سمت یک نرخ میانگین ارزش اضافه، [همچنین] گرایشی است به برابری مزدها و شرایط کاری. سرانجام، سرمایه تماماً نسبت به ترکیبات جنسیتی یا نژادی طبقه‌ی کارگر بی‌تفاوت است. هیچ‌گونه خاص‌بودگی (

30. core-periphery relation

31. structural locations

32. expanded reproduction of capital

33. extra-economic coercion

(specification) [و ویژه‌سازی] بر مبنای مرد یا زن بودن کارگران، یا بر پایه‌ی سیاه یا سفید بودن آنان وجود ندارد.

اما در سطح نظریه‌ی مرحله، وضوح تحلیلی بنا به دلایل متنوعی کدر می‌شود. نخست آن‌که، طبقات ناب [برآمده از] قانون ارزش ممکن است در اثر اختلال‌های قانون ارزش در سطح انضمامی تری از تحلیل، تا حدی به بخش‌ها یا لایه‌مندی‌های درونی تجزیه شوند. دوم اینکه، در سطح نظریه‌ی مرحله، طبقات و بخش‌های درون‌طبقاتی ممکن است در ساختارهای طبقاتی‌ای متفاوت با سرمایه‌داری ناب بازترکیب شوند (برای مثال، سرمایه‌ی صنعتی بخش مسلط [سرمایه] در مرحله‌ی مرکانتلیسم نیست). سوم اینکه، طبقات و بخش‌های درون‌طبقاتی ممکن است کارکردهای متفاوتی را در نظریه‌ی مرحله اجرا کنند (برای مثال، در مرحله‌ی مرکانتلیسم سرمایه‌ی تجاری کار انبارداری و حمل‌ونقل را انجام می‌دهد، در حالی‌که این‌ها در سطح سرمایه‌داری ناب توسط سرمایه‌ی صنعتی انجام می‌شوند). چهارم اینکه، امر اقتصادی، امر ایدئولوژیک، امر حقوقی، و امر سیاسی به رویه‌هایی نسبتاً خودمختار بدل می‌شوند، با این امکان که طبقات و بخش‌های درون‌طبقاتی مختلف ممکن است بر این رویه‌های خودمختار مسلط گردند، که چنین وضعی پرسش هژمونی طبقاتی را به پرسشی پیچیده بدل می‌کند. پنجم اینکه، به دلیل شرایط تاریخی مربوط به سطح توسعه‌ی سرمایه‌داری، طبقات ممکن است [در وضعیت] نطفه‌ای باشند، و تنها واجد برخی از ویژگی‌های طبقات در [سطح] سرمایه‌داری ناب باشند. ششم اینکه، ممکن است گروه‌های مهمی حامل مناسبات پیشا سرمایه‌دارانه یا غیرسرمایه‌دارانه وجود داشته باشند که به‌سادگی در مقوله‌های طبقاتی جای نگیرند، یا اینکه وقتی در دسته‌بندی‌های طبقاتی درآمیخته می‌شوند، هویت اصلی آنان به خطر می‌افتد. هفتم اینکه، جنبه‌های بین‌المللی سرمایه منجر به تعاملات مهمی میان طبقات و گروه‌های [منطبق با دسته‌بندی‌های] سرمایه‌دارانه و غیرسرمایه‌دارانه در سطح جهانی می‌شود؛ و به‌واسطه‌ی روابط میان پاره-سرمایه‌هایی (fractions of capital) که بیشتر در جهت فراملی سازمان‌یافته‌اند و آنهایی که عمدتاً در چارچوب بومی فعال‌اند، [تحقق و تحلیل مقوله‌ی] هژمونی پیچیده می‌شود.

همه‌ی این مشکلات در نظریه‌ی مرحله‌ی [مربوط به دوره‌ی] مرکانتلیسم رخ می‌دهد. سرمایه‌ی تجاری و غیرصنعتی بخش مسلط سرمایه است. با این حال، کشاورزان سرمایه‌دار (capitalist farmers) نیز گروه مهمی هستند که نمی‌توان آن‌ها را نادیده گرفت. سرمایه‌ی تجاری خود را به قلمرو گردش (به‌مانند آنچه در سرمایه‌داری ناب رخ می‌دهد) محدود نمی‌کند، بلکه به‌طور صوری فرآیند کار و تولید را ذیل نظام مقاطعه‌کاری تولید می‌گنجاند.

برخلاف سرمایه‌داری ناب، جایی‌که سرمایه‌ی صنعتی بر سرمایه‌ی تجاری و صاحبان زمین مسلط است، در اینجا طبقه‌ی در حال رشد تاجران نوعی بلوک هژمونیک با طبقه‌ی صاحبان زمین، که به‌طور فزاینده در حال تجاری‌شدن هستند، شکل می‌دهند. تمایز میان سرمایه‌ی تجاری و سرمایه‌ی حامل بهره³⁴ تازه در حال رشد یافتن

34. interest-bearing capital

است و ظهور بیشتر سرمایه‌ی کاذب (fictitious capital) توسط قانون حباب³⁵ (۱۷۲۳) گند می‌گردد. طبقه‌ی صاحبان زمین فقط بخشا ذیل شمول قانون ارزش می‌گنجد، و از این‌رو همچنان مظهر وجود تنوعی از بقلیای فئودالی است. کارگران در شاخص‌ترین بخش سرمایه‌دارانه، یعنی تولید پشم، بازمانده‌های مهارت حرفه‌ای را حفظ می‌کنند و تنها به‌طور غیرمستقیم در نظام مقاطعه‌کاری تولید استعمار می‌شوند. نیروی کار به‌واسطه‌ی فرآیند حصارکشی [به دور اراضی عمومی] (enclosures) بخشا کالایی می‌شود، اما به‌ندرت با چیزی به نام «بازار کار» (labour market) مواجهیم. سرانجام، ساختار طبقه‌ای سرمایه، اگر از منظر جهانی به آن بنگریم، به‌واسطه‌ی برده‌داری و اشکال مختلف کار اجباری (forced labour) در جوامع پیرامونی پیچیده می‌شود.

هنگامی که به سمت تحلیل تاریخی مرکانتلیسم سیر می‌کنیم، تحلیل طبقاتی حتی دشوارتر و چالش‌برانگیزتر می‌شود. هم طبقه‌ی تاجران و هم طبقه‌ی صاحبان زمین [طبقاتی] لایه‌مند هستند. چیزی مانند یک پرولتاریای صنعتی همگن ابداً وجود ندارد. در عوض، خدمتکاران خانگی، خدمتکاران کشاورزی و دامپروری³⁶، خدمتکاران کارآموز³⁷، بردگان، شاگردان نوآموز³⁸، پیشه‌وران [صنعتگر] مستقل، کارگران کشاورزی، کارگران خدمات اجباری³⁹ (برای کارهای عام‌المنفعه)، فق‌رای نوانخانه‌ها⁴⁰، کارگران مزدبگیر (نه پرشمار، در معنای رشدیافته‌ی آن)، و کارگران نظام مقاطعه‌کاری تولید. منظوم این نیست که در این سطح، «طبقه» دیگر ابزار مفیدی برای تحلیل نیست، بلکه تأکید بر آن است که این ابزار تحلیلی باید با دقت و حساسیت برای دامنه‌ی وسیعی از شیوه‌های موجود استثمار و سرکوب به‌کار گرفته شود. البته جایی که مناسبات تولید سرمایه‌دارانه کاملاً رشدیافته هستند، پرولتاریای صنعتی همچون گسست آشکاری به‌چشم می‌آید. اما، کار مزدی بسیار فراتر از کسانی می‌رود که مستقیماً ارزش اضافه تولید می‌کنند، که این امر به ایجاد پیچیدگی‌ها و نواحی خاکستری در تعریف طبقه، حتی در چنین حالتی، منجر می‌شود. اما فارغ از همه‌ی این پیچیدگی‌ها، تاجایی که «طبقه» به‌عنوان هسته و پویایی حیاتی تولید سرمایه‌داری در نظر گرفته شود، همواره برای تحلیل مفید خواهد بود. البته کاربرد این مفهوم حتی در بیرون از [چارچوب] شیوه‌ی تولید سرمایه‌داری هم مفید است، چون سایر شیوه‌های تولید را هم می‌توان بر اساس اینکه کار اضافه چگونه تصاحب می‌شود تحلیل کرد.

۳۵. قانون حباب (Bubble Act) مصوبه‌ی پارلمان انگلستان در دهه‌ی ۱۷۲۰ در واکنش به بحران مالی سال‌های پیش از آن بود، که به‌موجب آن شکل‌گیری هرگونه شرکت سهامی بدون موافقت اولیای دستگاه سلطنتی ممنوع گردید. هدف ظاهری این قانون مهار مخاطرات سوداگرانه و پیش‌گیری از ظهور حباب‌های مالی جدید بود، اما در عمل در خدمت بسط انحصارگری سرمایه‌گذاری تجاری توسط دربار و وابستگان اشرافی آن، و مشخصاً محدودسازی امکان رقابت با سرمایه‌ی تجاری «کمپانی دریای جنوب» قرار داشت. این قانون در سال ۱۸۲۵ لغو گردید. [م.]

36. servants-in-husbandry
37. indentured servants
38. apprentices
39. impressed workers
40. workhouses

چیزی که در اینجا پیشنهاد می‌کنم رویکردی است به تحلیل طبقاتی بر مبنای سطوح تو در تو⁴¹. در سطح سرمایه‌داری ناب، «طبقه» به‌عنوان زمینه‌ای عینی درک می‌شود، که به مفاهیمی روشن و دقیق منجر می‌گردد. نظریه‌ی مرحله‌ی حلقه‌ی بزرگ‌تر و انضمامی‌تری را بازنمایی می‌کند، جایی که مفهوم طبقه به‌واسطه‌ی ساختارهای مختص مرحله‌ی انباشت سرمایه پیچیده‌تر می‌گردد. و سرانجام، در سطح تحلیل تاریخی، مفهوم طبقه می‌تواند به قدر کافی انعطاف‌پذیر و نرم گردد، تا با گوناگونی غنی تاریخ سازگار گردد. در سطح تحلیل تاریخی، به‌موازات کاوش ما درباره‌ی شیوه‌های وحدت‌یابی و جداسری عاملیت‌های گوناگون طی مبارزه‌ی سیاسی، جایی که طبقه تنها یکی از پایه‌های وحدت است، محدوده‌های «طبقه» نرم‌تر و منعطف‌تر می‌گردد. نیازی نیست بترسیم که چنین انعطافی تمامی مفهوم ما را فرو خواهد پاشید، زیرا این مفهوم در سطوح بالاتر تحلیل مفصل‌بندی شده است.

مباحث جنسیت وارد نظریه‌ی جامعه‌ی سرمایه‌داری ناب نمی‌شوند، زیرا هم «شکل کالایی»⁴² و هم «سوژه‌ی قانونی» مقوله‌هایی هستند که نسبت به جنسیت کاملاً بی‌تفاوت‌اند. قانون ارزش مستلزم آن است که نیروی کار کاملاً کالایی شود، اما چیزی در این‌باره نمی‌گوید که آیا کارگران مرد هستند یا زن. قانون ارزش بازتولید بیولوژیکی⁴³ را پیش‌فرض خود می‌گیرد، اما چیزی در این‌باره نمی‌گوید که این بازتولید چگونه باید سازمان‌دهی شود. با وجود این که اشکال معینی از خانواده ممکن است با قانون ارزش ناسازگار باشند، قانون ارزش مستلزم هیچ شکل خاصی از خانواده نیست. سرمایه تنها این دغدغه را دارد که کارگران خودشان را به بازار کار عرضه کنند؛ اینکه آنان بازتولید بیولوژیکی‌شان را چگونه سازمان می‌دهند و اینکه آنها زن هستند یا مرد، اهمیتی برای سرمایه ندارد. در واقع، می‌توان بسیار فراتر رفت و چنین گفت که هیچ ناسازگاری منطقی میان زن‌سالاری (matriarchy) و منطق درونی سرمایه وجود ندارد. یک جامعه‌ی سرمایه‌داری ناب می‌تواند، به‌همان‌سان یک جامعه‌ی زن‌سالاری ناب⁴⁴ باشد.

مردسالاری مجموعه‌ای از رویه‌های اجتماعی بسیار ریشه‌دار است (رویه‌هایی که از سلطه‌ی مردانه⁴⁵ حمایت می‌کنند) که به زمانی بسیار پیش از ظهور سرمایه‌داری بازمی‌گردد. ضرورتی وجود ندارد که سرمایه‌داری مردسالار باشد؛ اما این واقعیت که سرمایه‌داری مردسالار است، ناشی از آن است که سرمایه‌داری این رویه‌های پیش‌سرمایه‌دارانه را اخذ کرد و آنها را به‌گونه‌ای شکل داد تا از بازتولید بسط‌یافته‌ی آن [یعنی سرمایه‌داری نوظهور] حمایت کنند. درحالی که سرمایه به مردسالاری از پیش‌موجود شکل می‌دهد و آن را تقویت می‌کند، همزمان بی‌تفاوتی بنیادی سرمایه به جنسیت، و مقوله‌ی خنثی و حساب‌شده‌ی «سوژه‌ی قانونی» گرایش‌بدان دارند که در درازمدت مردسالاری را تا حد معینی تضعیف کنند. پس، هنگامی که به کل گستره‌ی تاریخ سرمایه‌داری نظر می‌کنیم، درمی‌یابیم که سرمایه‌داری گرایش دارد که در گذر زمان اندکی کمتر مردسالار شود.

41. nested levels

42. commodity-form

43. biological reproduction

44. a purely matriarchal society

45. male dominance

ادعای آخری بی‌شک مناقشه‌انگیز است، اما تاحدی توسط نظریه‌ی مرحله قابل دفاع است. در مرحله‌ی مرکانتلیسم، درمی‌یابیم که زنان نمی‌توانند رأی بدهند، مقام سیاسی داشته باشند (به‌جز مقام ملکه یا مقام‌هایی مشابه)، یا به تحصیلات بالاتر یا حرفه‌های بالاتر دسترسی داشته باشند. شخصیت حقوقی⁴⁶ یا وجود قانونی زنان متاهل نادیده گرفته می‌شود، [تو گویی] آن‌ها از منظر قانون وجود ندارند. سرانجام، درمی‌یابیم که زنانی که همسران خود را به قتل می‌رسانند، ممکن است به خیانت⁴⁷ محکوم شوند، که به‌موجب آن به‌شیوه‌ی زنده‌سوزاندن در آتش مجازات می‌گردند (مردی که همسر خود را بکشد، به انواع سبک‌تری از قتل محکوم می‌شود).

اگرچه در مرحله‌ی کنونی مصرف‌گرایی هم مردسالاری همچنان در حد بسیار شدیدی با ما همراه است، اما در مقایسه با مرحله‌ی مرکانتلیسم بسیار تضعیف شده است. رویه‌های مردسالارانه در بسیاری از سپهرهای اجتماعی بسیار کمتر مورد احترام واقع می‌شوند، به چالش گرفته می‌شوند و [به تدریج] فرسایش و تباهی می‌یابند. زنان می‌توانند رأی بدهند، به همه‌ی سطوح تحصیلی، مدارج حرفه‌ای و پست‌های سیاسی دسترسی دارند، و زنان در پیش‌گاه قانون [در سطح قانونی-حقوقی] برابری قابل ملاحظه‌ای کسب کرده‌اند. در فصل مربوط به مرحله‌ی مصرف‌گرایی، برخی از دلایل تضعیف مردسالاری توضیح داده خواهد شد، اما در اینجا یک دلیل اساسی آن را ذکر می‌کنم. اگر «سوژه‌ی قانونی» مقوله‌ی اصلی قانون سرمایه‌داری است، پس باید انتظار داشته باشیم که طی توسعه‌ی سرمایه‌داری معنای این مقوله گسترش بیابد و دامنه‌ی شمول آن به گستره‌ی هرچه بیشتری از افراد بسط یابد. با این حال، تنها در اواخر قرن نوزدهم است که زنان متاهل به سوژه‌های قانونی بدل می‌شوند و تنها در قرن بیستم است که مرتبه‌ی سوژه‌ی قانونی برای زنان به کسب حق رأی توسط آنان منجر می‌شود. توسعه‌ی سرمایه‌داری مردسالاری را فرسوده و تضعیف کرده است، اما به‌گونه‌ای متناقض خود سرمایه‌داری [در عوض] چنان عمیقاً مردسالار شده است که نمی‌توان انتظار داشت که در محدوده‌ی مرزهای سرمایه‌داری بتوانیم شاهد محو و زوال مردسالاری باشیم.

نظریه‌ی مرحله مناسبات جنسیتی و مردسالاری را از منظر شیوه‌ی سرشت‌نشان انباشت سرمایه و شاخص‌ترین نوع انباشت در سراسر یک مرحله‌ی معین، مفهوم‌پردازی می‌کند. شاید بتوان به‌مراتب بیش از آنچه در این کتاب به مناسبات جنسیتی در سطح نظریه‌ی مرحله پرداخته شده است، به این مساله پرداخت، اما من همچنین می‌کوشم شماری از ابعاد مهم این مساله را در هر مرحله‌ی معین بیان کنم. برای مثال، حرکت از مرحله‌ی مرکانتلیسم به مرحله‌ی لیبرالیسم همچنین جابجایی واحد اصلی تولید از خانه (home) به کارخانه (factory) است. جدایی خانه و کار (work) که از تولید کارخانه‌ای⁴⁸ ناشی می‌شود، به‌زودی تأثیر قابل ملاحظه‌ای بر مناسبات جنسیتی بر جای می‌گذارد.

46. legal personhood

47. guilty of treason

48. factory production

تحلیل تاریخی به سان سطحی از اقتصاد سیاسی می‌تواند مقوله‌ی جنسیت و رابطه‌ی میان انباشت سرمایه و مناسبات جنسیتی را در جزئیات آن کوش کند. در اینجا فرض بر آن است که انباشت سرمایه اهمیتی مرکزی و حیاتی برای فهم تاریخ مدرن در تمامی جنبه‌های آن، از جمله مناسبات جنسیتی، دارد. و این فرض نباید در این معنا تعبیر گردد که سایر رویکردها به مطالعه‌ی مناسبات جنسیتی سهم مهمی در شناخت این مناسبات ایفا نمی‌کنند.

آنچه درباره‌ی چگونگی مواجهه‌ی یک رویکرد مبتنی بر سطوح تحلیل با مقوله‌های طبقه و جنسیت بیان کردم، می‌باید بیهودگی هرگونه بحثی درباره‌ی تقدم طبقه در برابر تقدم جنسیت را نیز نشان داده باشد. تقدم طبقه چه معنایی دارد؟ اساساً «تقدم» چه معنایی دارد و «طبقه» به چه معناست؟ آیا می‌توانیم بگوییم که ایده‌ی روشن و دقیقی از طبقه وجود دارد که تمامی تاریخ را توضیح می‌دهد؟ مسلماً نه. حتی در بستر سرمایه‌داری ناب، گفتن اینکه «طبقه اولویت دارد» چه معنایی می‌دهد؟ آیا دقیق‌تر آن نیست که بگوییم قانون ارزش اولویت دارد و اینکه طبقه صرفاً نوعی شخصیت‌یابی⁴⁹ مقوله‌های اقتصادی را بازنمایی می‌کند؟ طبقه مسلماً یکی از مهم‌ترین مقوله‌های جامعه‌شناختی برای فهم تاریخ سرمایه‌داری است، اما مقوله‌های دیگری هم وجود دارند. افزون بر این، اگر چه طبقه یکی از مهم‌ترین مقوله‌ها در توضیح مسیر کلی تاریخ است، با این حال [طبقه] تنها بخش‌های کلی را توضیح می‌دهد. هنگامی که توجه خود را به حوزه‌های معینی از حیات اجتماعی معطوف می‌کنیم، سایر مقوله‌ها ممکن است به مراتب بیش از [مقوله‌ی] طبقه توضیح‌دهنده باشند. اگر در توضیحاتمان بیش از حد بر روی «طبقه» تأکید کنیم، به ایرادی که لاکلئو و موفه⁵⁰ تحت‌عنوان «تقلیل‌گرایی طبقاتی»⁵¹ وارد آورده‌اند، دچار می‌شویم [۳].

تأکید بیش از حد بر «طبقه»، یا رویکردی که «تقلیل‌گرایی طبقاتی» نام گرفته است، اساساً برآمده از آن چیزی است که من آن را «شیوه‌ی منطقی-تاریخی»⁵² نامیده‌ام [۴]. بر اساس این رویکرد، تعیین‌یافتگی⁵³ متعلق به «طبقه» در سطح منطقی سرمایه‌داری ناب، کمابیش به‌طور مستقیم در سطح تاریخی، یعنی جایی که وضعیت عموماً پیچیده و درهم‌تافته (تودرتو) است، به‌کار برده می‌شود. در واکنش به این تقلیل‌گرایی، بسیاری از مارکسیست‌ها هرگونه تلاشی برای شالوده‌گذاری «طبقه» در قانون ارزش را رها کردند؛ دیگران «طبقه» را به‌طور کلی رها کردند و در همین راستا مارکسیسم را هم کنار گذاشتند. قدرت رویکرد سطوح تحلیل در این است که ما را قادر می‌سازد تا وضوح و دقت برآمده از پایه‌ریزی مفاهیممان در قانون ارزش را حفظ کنیم، در عین این‌که همزمان شیوه‌ای در اختیار ما می‌گذارد تا پیچیدگی را به‌طور نظام‌مند وارد مفاهیممان کنیم، که به‌موجب آن این مفاهیم نسبت به درهم‌پیچیدگی‌های هم‌بسته با امر انضمامی حساس [و منعطف] می‌شوند.

49. personification

50. Laclau & Mouffe

51. class reductionism

52. the logical-historical method

53. determinateness

«تقدم طبقه» به دلایل متعددی یک انگاره‌ی قابل اعتراض (objectionable) است، چون بلافاصله با تقلیل‌گرایی طبقاتی پیوند می‌یابد، جایی که طبقه محرک اولیه‌ی تاریخ تلقی می‌شود. با اینکه نظریه‌ی سرمایه‌داری می‌تواند نکات زیادی درباره‌ی مناسبات جنسیتی در دنیای مدرن به ما بگوید، بر این باورم که جنبه‌های مهمی از مناسبات جنسیتی از طریق تاریخ سرمایه‌داری قابل توضیح نیست. کوتاه سخن آنکه، مناسبات جنسیتی از خودمختاری نسبی مختص خود برخوردارند، طوری که تحول سرمایه‌داری ممکن است تأثیرات بزرگی بر آن‌ها بگذارد، بی‌آنکه آن‌ها را در ذیل خود بگنجانند. به دلیل این خودمختاری نسبی، همچنین مهم است که تأثیر مناسبات جنسیتی را بر سرمایه‌داری در نظر بگیریم.

می‌خواهم امکانات درونی و قابلیت‌های رویکرد سطوح تحلیل را با چرخش توجه به سمت یکی دیگر از حوزه‌های مورد بحث امروزی شرح دهم. از جنگ دوم جهانی بدین سو موج فزاینده‌ای از تاریخ‌های «استثناگرا»⁵⁴ شکل گرفته است. تاریخ آمریکا استثنایی است، چون در آنجا هیچ‌گاه اشرافیت فئودال وجود نداشته است، چون طبقه‌ی خوداشتغال‌گر⁵⁵ بسیار بزرگ بوده است و مدتی بسیار طولانی دوام آورده است، و سرانجام به این دلیل که طبقه‌ی کارگر هیچ‌گاه یک حزب انتخاباتی عمده را سازمان‌دهی نکرده است. تاریخ آلمان استثنایی است، چون انقلاب ۱۸۴۸ شکست خورد و به تداوم قدرت اشرافیت فئودال و بورژوازی توسعه‌نیافته منجر شد [۵]. تاریخ بریتانیا استثنایی است، چون انقلاب بورژوازی بسیار زود هنگام رخ داد و به قدر کافی کامل نبود، در نتیجه به ظهور نوعی از بورژوازی منجر شد که نه تنها به طور یک‌سویه تجاری و مالی بود، بلکه همچنین به دلیل نزدیکی و پیوند زیاد با اشرافیت زمین‌دار تضعیف شده بود.

پرولتاریای صنعتی بریتانیا در درون خویش همواره یک گرایش قوی رفرمیستی را حمل کرده است، چون فاقد تجربه‌ی مشارکت در یک انقلاب بورژوازی بوده است [۶]. کمترین تاریخ استثناگرا ممکن است مربوط به فرانسه باشد، اما تحت یک واریسی دقیق حتی تاریخ فرانسه هم ممکن است در بردارنده‌ی عناصر استثناگرا باشد، نظیر بخش بزرگ و ماندگار دهقانان کوچک. ضمن اینکه در سال‌های اخیر خصلت ویژه‌ی بورژوازی انقلاب فرانسه مورد تردید قرار گرفته است.

برای اینکه یک تاریخ استثنایی محسوب شود، باید مسیر متعارفی از توسعه‌ی تاریخی⁵⁶ وجود داشته باشد، تا آن تاریخ انحرافی از آن تلقی گردد. این مسیر چیزی شبیه به این است: به‌عنوان نتیجه‌ای از انقلاب صنعتی یک بورژوازی صنعتی قوی بر طبقات و بخش‌های درون‌طبقه‌ی غلبه می‌یابد و به طبقه‌ی حاکم بدل می‌شود. این پیروزی در کنار سایر نتایج آن به شکاف و تضاد طبقاتی میان اقلیت بورژوا و اکثریت پرولتاریا منجر می‌گردد. این الگوی نسبتاً ساده مستقیماً از منطق کاپیتال مارکس استنتاج می‌شود؛ و استدلال من این است که تاریخ‌های

54. exceptionalist histories

55. self-employed class

56. path of normal development

استثناگرا برآمده از شیوهی [خوانش] منطقی-تاریخی کاپیتال هستند که منطق سرمایه را به گونه‌ای بیش از حد مستقیم بر [حوزه‌ی] تاریخ کار بست می‌دهند. نظریه‌ی مرحله نشان می‌دهد که مراحل کیفیتاً متمایزی وجود دارند که فاقد یک مسیر [واحد] ضروری توسعه هستند. منطق درونی سرمایه، در سطح نظریه‌ی مرحله منکسر (refracted) می‌شود و بنابراین تنها یک مسیر متعارف منفرد و معطوف به توسعه ایجاد نمی‌کند. از منظر رویکرد سطوح تحلیل، هر تاریخ معین گرایش بدان دارد که استثنایی باشد. این امر بدین خاطر است که قانون ارزش صرفاً پیوند شل و آزادانه‌ای (loose) با تاریخ دارد.

آنچه نظریه‌ی مرحله نشان می‌دهد آن است که اگر ما بر نوع مسلط انباشت سرمایه در سطح نظریه‌ی مختص هر مرحله متمرکز شویم، ساختار طبقاتی همیشه پیچیده است. بورژوازی صنعتی تنها در مرحله‌ی لیبرالیسم گرایش بدان دارد که به لحاظ اقتصادی مسلط گردد و سلطه‌ی اقتصادی آن به هیچ وجه سیطره‌ای تام و تمام و بدون مصالحه نیست. این بیشتر شبیه نوعی هژمونی است که فقط با گرایشی به سوی سیطره‌یابی همراه است و از طریق مصالحه‌های متعدد با سایر گروه‌های اقتصادی قوام می‌یابد. و این سیطره‌ی اقتصادی با تداوم سلطه‌ی سیاسی صاحبان زمین هر چه بیشتر به این گونه مصالحه‌ها وابسته می‌گردد. در خصوص این رویه‌ها اصلاً هیچ چیز استثنایی وجود ندارد. در واقع، مرحله‌ی لیبرالیسم سرمایه‌دارانه‌ترین مرحله از میان تمامی مراحل است.

نظریه‌ی مرحله از طریق نشان دادن پیچیدگی پدیده‌های طبقاتی هم‌بسته با انواع نظریه‌های مرحله-محور مربوط به مناسبات تولیدی [در مراحل مختلف توسعه‌ی سرمایه‌داری]، راه هرگونه وسوسه به سمت رویکردهای ساده‌سازانه و تقلیل‌گرایانه‌ی طبقاتی نسبت به تاریخ را مسدود می‌سازد، و به‌ویژه آن مسیری که [نهایتاً] زمینه‌ساز استثناگرایی می‌شود را فرومی‌بندد. حتی بدون نظریه‌ی مرحله، استثناگرایی در سال‌های اخیر به سمت آشکارسازی تنگناها و محدوده‌های نهایی خویش در حرکت بوده است. هنگامی که استثناگرایی به قدر کافی از میدان رانده شود، می‌آموزیم که هر تاریخی استثنایی است، در نتیجه انگاره‌ی اولیه‌ی استثناگرایی از میان می‌رود. نظریه‌ی مرحله ما را قادر می‌سازد که الگوهای را در تاریخ شناسایی کنیم، بدون هیچ انتظاری برای یک مسیر منفرد و متعارف برای توسعه. رویکرد سطوح تحلیل از هر دو رویکرد استثناگرایی و ذات‌گرایی فاصله می‌گیرد، بی‌آنکه خود را از توان توضیحی نظریه محروم سازد. چنین کاری از طریق تمایزگذاری روشن میان مفاهیم کمتر اساسی و مفاهیم بیشتر اساسی در رابطه با یک ابژه‌ی شناخت⁵⁷ معین انجام می‌شود. کلید اصلی کار حفظ دقت و سخت‌گیری منطقی (logical rigour) در مکان‌یابی ابژه درون یک سطح مشخص تحلیل است، جایی که ممکن است سطوح انضمامی بیشتری از ابژه آشکار گردند، بی‌آنکه خودکاری⁵⁸ این سطح تحلیل به آن‌ها منتقل گردد. این فصول مقدماتی را می‌باید با تصریح هر چه روشن‌تر معرفت‌شناسی هر مرحله‌ی تحلیل به پایان ببرم. به دلیل شی‌شدگی کامل در یک جامعه‌ی سرمایه‌داری ناب، سوژه‌ها صرفاً حاملان منفعل مقوله‌های اقتصادی هستند. پس،

57. object of knowledge

58. automaticity

سرمایه می‌تواند خودش را از بازتولید کند و به میانجی خودکاری بازار، بدون دخالت بیرونی نیروهای فرا-اقتصادی، که منطق آن را مختل می‌سازند، خود را بسط دهد. سرمایه واجد یک منطق درونی بر مبنای مسیر یادشده است و این مسیر، همچنان که سکین نشان داده است، هم جبری⁵⁹ و هم دیالکتیکی است.

در این سطح از تحلیل، نوعی از معرفت‌شناسی تعدیل‌شده‌ی هگلی پدیدار می‌شود. این معرفت‌شناسی از آن رو هگلی است که یک منطق دیالکتیکی است که مجموعه‌ای از پیوندهای درونی ضروری را مفهوم‌پردازی می‌کند، اما به واسطه‌ی غیرهگلی بودن‌اش در شماری از جنبه‌های مهم، از ذات‌گرایی هگل‌گرایی کلاسیک پرهیز می‌کند.

نخست آنکه برای هگل امر واقعی عینیت‌یابی ایده⁶⁰ است، اما در مورد دیالکتیک سرمایه، آنچه با آن مواجهیم یک منطق ساختاری همزمان⁶¹ است که ساختار ژرف سرمایه را در سطح انتزاعی و عام توضیح می‌دهد، بی‌آنکه مستقیماً درباره‌ی توسعه‌ی پیچ‌درپیچ، ناخالص و نامتوازن سرمایه‌داری در تاریخ چیزی [به ما] بگوید. رویکرد فوق از طریق تحمیل مستقیم یک منطق دیالکتیکی به تاریخ، تاریخ را شی‌واره نمی‌سازد.

دوم اینکه منطق سرمایه‌داری ناب از انواع منطق‌های مناسب برای نظریه‌ی مرحله و تحلیل تاریخی متمایز است. به‌واقع، همچنان که نشان خواهیم داد، معرفت‌شناسی‌های مناسب هر سطح [تحلیل] چنان متفاوت‌اند که منطق یک سطح نباید در سطح دیگر حاضر باشد. قانون اقتصادی مجرد کاملاً درون سطح سرمایه‌داری ناب محصور می‌گردد، و نباید مستقیماً در سطوح تحلیل کمتر مجرد به کار برده شود.

سوم اینکه، دیالکتیک هگلی در این مورد نه عام (universal) است و نه غایت‌گرا (teleological). این واقعیت که یک دیالکتیک سرمایه وجود دارد، به‌معنای آن نیست که دیالکتیکی برای هر چیز وجود دارد؛ و دیالکتیک سرمایه بر هیچ‌گونه پایان‌بندی [خاصی] برای تاریخ دلالت نمی‌کند، چون این دیالکتیک تنها ساختار ژرف سرمایه را آشکار می‌سازد، بی‌آنکه مستقیماً تعیین کند چه چیزی باید پیش یا پس از سرمایه‌داری بیاید.

چهارم اینکه، در این حالت دیالکتیک هگلی یک تمامیت بیان‌گر⁶² [تبیینی] در معنای آلتوسری آن نیست. چون نهادهای اجتماعی به‌لحاظ مادی مجزا از یکدیگر در یک اقتصاد سرمایه‌دارانه‌ی ناب را نمی‌توان صرفاً به تجلی و بیانی (expression) از یک مرکز ساده تقلیل داد. «سرمایه‌ی برای خود»⁶³، یا سرمایه به‌سان ارزش خودگستر⁶⁴ دارای یک خودآگاهی معین است، اما تنها به‌این دلیل که ما به آن اجازه می‌دهیم در جهت عرضه‌کردن پویش‌های درونی‌اش، به شی‌شدگی کامل دست یابد. همان‌طور که سکین اشاره کرده است اگر آغازگاه⁶⁵ برای دیالکتیک

59. necessitarian

60. concretization of idea

61. synchronic structural logic

62. expressive totality

63. capital-for-itself

64. capital as self-expanding value

65. starting point

سرمایه تقابلی میان ارزش و ارزش مصرف است، پس این آغازگاه همانند آغازگاه هگلی یعنی تقابل میان «هستی» (being) و «نیستی» (Nothing) نیست، جایی که نیستی هرگز هیچ‌گونه تقابل واقعی با هستی از خود نشان نمی‌دهد. به‌واقع، ما از طریق فرض گرفتن یک شی‌شدگی تام و ارزش‌های مصرفی ایده‌آل تعمداً به ارزش اجازه می‌دهیم تا پیروزمند باشد، با اینکه به‌خوبی واقفیم که در سطح تاریخی ارزش هیچ‌گاه چیزی بیش از پیروزی‌های جزئی و ناتمام (partial) کسب نخواهد کرد.

منطق دیالکتیکی یک جامعه‌ی سرمایه‌داری ناب برای [تشریح] وضعیت‌ی مناسب است که ارزش خودگستر جامعه را از طریق «دست پنهان» خدا-گونه⁶⁶ به‌طور مادی بازتولید می‌کند، دستی که در پشت انسان‌ها عمل می‌کند و با هیچ‌گونه عملی از سوی دست انسانی مختل نمی‌شود. اما هنگامی که بخواهیم شکل‌های مسلط انباشت سرمایه را طی مراحل مجزای توسعه‌ی سرمایه‌داری نظریه‌پردازی کنیم، این خود-بازتولیدگری گسترده‌ی سرمایه⁶⁷ به‌وضوح دیگر عمل نخواهد کرد. بنابه‌درک من از نظریه‌ی مرحله، این نظریه معطوف به نظریه‌پردازی شاخص‌ترین انواع مجرد انباشت سرمایه طی مراحل مختلف توسعه‌ی سرمایه‌داری است. همانند نظریه‌ی سرمایه‌داری ناب، نظریه‌ی مرحله اساساً [نظریه‌ای] همزمان (synchronic) است، بدین معنا که معطوف به کاوش ساختارهای متقابلاً تقویت‌گر⁶⁸ است، به‌جای اینکه تحول تاریخی آن‌ها را مورد کاوش قرار دهد؛ اما این نظریه، برخلاف نظریه‌ی مجردتر [سرمایه‌داری ناب]، می‌باید ساختارهای اقتصادی‌ای را کاوش کند که تنها به‌طور نسبی از ساختارهای سیاسی و ایدئولوژیک خودمختاری دارند. از آنجا که ساختارهای سیاسی و ایدئولوژیک وارد شرایط وجودی ساختارهای اقتصادی می‌شوند، [در این سطح] کار بست یک دیالکتیک اقتصادی نامناسب خواهد بود.

معرفت‌شناسی متناسب با این سطح از تحلیل نوعی آلتوسرگرایی تعدیل‌شده است. این معرفت‌شناسی از آن‌رو آلتوسری است که اساساً ساختارگراست، جایی که مقولاتی مانند «خودمختاری نسبی» و «تعیین چندگانه»⁶⁹ مفید به‌نظر می‌رسند؛ داعیه‌های عام معرفت‌شناسی آلتوسری، به‌کمک معرفت‌شناسی مجردتر هگلی مربوط به سرمایه‌داری ناب و مفاهیم جهت‌دهنده‌ای که [این یک] عرضه می‌کند و آلتوسری می‌شوند؛ داعیه‌های عام معرفت‌شناسی آلتوسری همچنین به‌کمک یک تحلیل تاریخی واری و بازبینی می‌شوند، که این امر مصالح خامی در اختیار ما می‌گذارد و نیز به‌لحاظ معرفت‌شناختی در این نقطه تعیین‌ناشده و نامعلوم (unspecified) باقی می‌ماند. آلتوسر بدون شک راغب نیست که معرفت‌شناسی خود را دست‌خوش تأثیرات یک هگل‌گرایی تعدیل‌شده ببیند. آنچه من [در خصوص معرفت‌شناسی نظریه‌ی مرحله] پیش می‌نهم یک آلتوسرگرایی تعدیل‌شده⁷⁰ است، که از دوسو در تنگنای یک هگل‌گرایی تعدیل‌شده و یک تجربه‌گرایی تعدیل‌شده⁷¹ قرار می‌گیرد. از دید خود آلتوسر

66. a God-like "hidden hand"

67. expanded self-reproduction of capital

68. mutually reinforcing structures

69. overdetermination

70. modified Althusserianism

71. modified empiricism

[تخاذ] چنین رویکردی ممکن است سرنوشتی بدتر از مرگ تلقی گردد.

تحلیل تاریخی سرمایه‌داری، یا سومین سطح از اقتصاد سیاسی مارکسیستی بر مبنای رهیافت اونو، دشوارترین سطح به‌لحاظ تعیین رویکرد معرفت‌شناسانه است. من در فراز بالا از این رویکرد معرفت‌شناختی تحت عنوان «تجربه‌گرایی تعدیل‌شده» یاد کردم، اما این عنوان ممکن است حامل دلالت‌های ضمنی نامناسب بسیاری باشد. به‌جای تلاش برای اینکه عنوان بهتری به معرفت‌شناسی متناسب با تحلیل تاریخی بدهم، به انواع مسائلی که هر معرفت‌شناسی در این سطح معین می‌باید از عهده‌ی آن‌ها برآید ارجاع می‌دهم. در این راستا چهار حوزه‌ی مساله‌ساز را به‌اختصار مورد بحث قرار می‌دهم: تغییر، عاملیت، شی‌شدگی، و تاریخ‌های چندگانه⁷².

تحلیل تاریخی سرمایه‌داری اساساً تلاشی است برای فهم اینکه سرمایه‌داری چگونه بر تاریخ مدرن تأثیر نهاده است؛ یا به‌بیانی اندکی متفاوت، تلاشی است برای کاوش در این مساله که تاریخ مدرن تا چه حد و به چه شیوه‌هایی، تاریخی از سرمایه‌داری است. هنگامی که تحلیل تاریخی متوجه آینده می‌گردد، آن‌گاه آینده‌های بدیل و استراتژی‌های رسیدن به آن‌ها به پیامد و دستاورد (offspring) تحلیل تاریخی بدل می‌شود. بدین ترتیب، محل تأکید به آموزه‌هایی که می‌باید از تمامی تجربه‌ی جهانی-تاریخی سرمایه‌داری⁷³ فراگرفته شود انتقال می‌یابد.

نخستین حوزه‌ی مساله‌ساز، تغییر (change) است. فهم تغییر تاریخی فوق‌العاده دشوار است و می‌توانیم در این باره مطمئن باشیم که شناخت ما همیشه غیرقطعی و ناکامل باقی می‌ماند. با این حال، تاجایی که به تاریخ سرمایه‌داری مربوط است، به‌هیچ‌رو چنین نیست که ما بدون قطب‌نما در دریا [سرگردان] باشیم. جایی که فاکت‌های تفسیرناشده [تنها] به‌طور مبهم و مرموزی دانش ما را تأیید می‌کنند، مجبور نیستیم که به تجربه‌گرایی متوسل شویم. دیالکتیک سرمایه می‌تواند ما را درباره‌ی هویت درونی سرمایه آگاه سازد، طوری که مبنایی برای تشخیص شکل سرمایه‌دارانه⁷⁴ از شکل غیرسرمایه‌دارانه، یا تمیز شکل بیشترسرمایه‌دارانه از شکل کمترسرمایه‌دارانه داشته باشیم. برای مثال، می‌توانیم در این باره ذهنیت روشنی کسب کنیم که کشاورزی سرمایه‌دارانه‌ی ناب چگونه چیزی است، یا بازار کار سرمایه‌دارانه‌ی ناب چگونه به‌نظر می‌رسد. نظریه‌ی جامعه‌ی سرمایه‌داری ناب همچنین بر مقوله‌های اقتصادی بنیادی نظیر «کالا»، «پول»، «سود»، «بهره»، و «طبقه» روشنی می‌لندازد. نظریه‌ی مرحله می‌تواند در پیوند با این مساله که سرمایه در مراحل تاریخی مختلف چگونه انباشته شده است، مقوله‌های انضمامی‌تری را عرضه کند. برای نمونه، در یک جامعه‌ی سرمایه‌داری ناب سرمایه‌ی صنعتی بخش مسلط سرمایه⁷⁵ است؛ درحالی‌که در مرحله‌ی مرکانتلیسم سرمایه‌ی تجاری ممکن است سرمایه‌ی مسلط باشد، یا در مرحله‌ی امپریالیسم سرمایه‌ی مالی ممکن است دارای نقش مسلط باشد.

72. multiple histories

73 the entire world-historic experience of capitalism

74. capitalist form

75. dominant fraction of capital

دومین مساله که در سطح تحلیل تاریخی رخ می‌دهد، مساله‌ی عاملیت (agency) است. در حالت کلی، می‌توان گفت که عاملیت همواره ساختارمند است و اینکه ساختارها همواره عاملیت‌مند هستند؛ اما در مواردی معین ساختار ممکن است اهمیت بیشتری داشته باشد، و در مواردی هم عاملیت. افزون بر این، ساختارها گرایش بدان دارند که [زمینه‌ی پیدایش] انواع معینی از عاملیت‌ها را فراهم سازند، و همزمان امکان شکل‌گیری انواع دیگری از عاملیت‌ها را مسدود سازند. دو سطح مجردتر نظریه می‌توانند تحلیل ساختار و عاملیت در سطح تاریخی را غنی سازند؛ اما از آنجا که معرفت‌شناسی‌های آن‌ها متفاوت است، نامناسب خواهد بود که -برای چنین منظوری- منطق برگرفته از این سطوح مجردتر را مستقیماً بر سطح تاریخی تحمیل کنیم. یا حتی باید با جدیتی بیشتر از این خطای واقعاً بزرگ اجتناب کنیم که تحلیل تاریخی را به تابعی از ساختارهای تعیین‌شده در سطوح مجردتر تحلیل بدل کنیم. فهم ما از ساختارها در سطح تاریخی می‌تواند با کمک مفاهیم سطح بالاتر غنی گردد، اما ساختاربندی (structuration) واقعی آن‌ها در اندیشه‌ی ما می‌باید اساساً با منطق تحلیل تاریخی هدایت شود، نه با منطق نظریه‌ی مرحله یا منطق سرمایه‌داری ناب.

برای مثال، در سطح نظریه‌ی مرحله، تنها اهمیت «فرآیند» سودمندی آن در توضیح ساختارهاست، درحالی‌که در سطح تحلیل تاریخی اهمیت اصلی «ساختار» در شیوه‌ای است که [ساختار] به فرآیندهای تغییر شکل می‌بخشد. پس جداسازی سطوح [تحلیل] کمک می‌کند تا تنش سنتی میان ساختار و فرآیند را بهتر درک کنیم؛ اینکه این دو چگونه در درون یک سطح همچون نیروهایی هم‌سان و مخالف ظاهر می‌شوند: ساختار فرآیند را فلج و بی‌رمق می‌سازد (freeze)، و فرآیند ساختار را تحلیل می‌برد⁷⁶. با جداسازی سطوح تحلیل، شی‌شدگی متناسب با یک سطح را بر سطح دیگری تحمیل نمی‌کنیم، و ساختارها هنگامی که در بستر فرآیند درک شوند کمتر شی‌واره می‌شوند، درمقایسه با وقتی که به‌سان سنخ‌هایی مجرد درک گردند. این جداسازی سطوح [تحلیل] به‌ویژه زمانی می‌تواند مفید باشد که مقوله‌ای نظیر طبقه را مورد مطالعه قرار می‌دهیم؛ مقوله‌ای که هنگام بررسی آن در دو سطح بالاتر تجرید، تأکید بر روی «ساختار» است، درحالی‌که در بررسی آن در سطح تحلیل تاریخی، عمدتاً «فرآیند» و «مبارزه» مورد تأکید قرار می‌گیرند.

سومین دغدغه در سطح تحلیل تاریخی، از خصلت خود-شی‌کنندگی سرمایه⁷⁷ ناشی می‌شود. سرمایه عامل همگن‌ساز و شی‌واره‌ساز عظیم تاریخ⁷⁸ است، اما باید محتاط باشیم که درباره‌ی درجه‌ی شی‌شدگی (reification) مبالغه نکنیم و می‌باید نسبت به سویه‌ی زیرین⁷⁹ [و ناپیدای] آن هوشیار باشیم. همه‌ی قلمروهای حیات اجتماعی و شمار وسیعی از مردم توسط منطق کالایی-اقتصادی سرمایه‌داری به حاشیه رانده می‌شوند، نادیده گرفته می‌شوند، به سکوت واداشته می‌شوند، و سرکوب می‌گردند. برای مثال، کاری که کالایی نمی‌شود، نظیر کار خانگی،

76. undermine

77. Self-reifying character of capital

78. the great homogenizer and objectifier of history

79. underside

هیچ اهمیتی برای سرمایه ندارد و از سوی آن انکار می‌گردد. بنابراین، نظریه‌ی سرمایه‌داری ناب و نظریه‌ی مراحل، که اساساً به واریسی ساختار درونی سرمایه مربوطاند، عمدتاً بر روی حضورهای سرمایه⁸⁰ تمرکز دارند، نه بر روی غیبت‌هایی که سرمایه به‌طور نظام‌مند خلق و بازتولید می‌کند. پس تنها در سطح تحلیل تاریخی است که برای مثال - «اقتصاد غیررسمی»، به‌عنوان «سطح زیرین» انباشت رسمی سرمایه، می‌تواند به‌طور کامل مورد کاوش قرار گیرد.

برخلاف دو سطح بالاتر تجرید، تحلیل تاریخی تحول سرمایه را در تعامل کامل آن با طبیعت و انسان در نظر می‌گیرد. از این‌رو، نمی‌تواند اثرات فلج‌کننده‌ای را که از تحمیل منطق کالایی-اقتصادی سرمایه‌داری بر طبیعت و انسان‌ها ناشی شده‌اند نادیده بگیرد. با وام‌گیری از اصطلاح ژوزف شومپیتر⁸¹، «ویران‌گری خلاقانه‌ی»⁸² سرمایه‌داری نیازمند آن است که ما بیشتر بر [سویه‌ی] ویران‌گری آن متمرکز شویم تا بر خلاقیت‌اش. در این سطح از تحلیل است که تک‌سویه‌گی سرمایه (تعقیب یک‌جانبه‌نگر سود⁸³) در هیأت حاشیه‌رانده‌شدگان، سرکوب‌شدگان، ساکت‌شدگان، و غایبان⁸⁴ آشکار می‌گردد.

چهارمین مساله ناظر است بر نحوه‌ی پیوند تاریخ سرمایه‌داری با سایر تاریخ‌ها. من بسیار مایلیم که از ذات‌گرایی نهفته در رویکردی که تمامی تاریخ مدرن را تابعی از تاریخ سرمایه‌داری می‌سازد، پرهیز کنم. شاید بهترین راه برای این منظور آن باشد که شمار نامحدودی از تاریخ‌ها را - که نسبت به یکدیگر نسبتاً خودمختارند - به اندیشه در آوریم. پس برای مثال، تاریخ سرمایه‌داری و تاریخ مردسالاری را می‌توان تاریخ‌هایی نسبتاً خودمختار از یکدیگر در نظر گرفت. تاریخ سرمایه‌داری ممکن است به تاریخ مردسالاری مربوط باشد، اما این پیوندی است اساساً از منظر سرمایه: سرمایه چه تأثیری بر مردسالاری نهاده است؟ یا سرمایه چگونه مورد حمایت مردسالاری قرار می‌گیرد؟ از سوی دیگر، تاریخ مردسالاری چشم‌انداز مردسالاری را تنها در تقابل با چشم‌انداز سرمایه اخذ نمی‌کند، بلکه این تاریخ همچنین در مقایسه با تاریخ سرمایه‌داری تأکید به مراتب بیشتری بر تاریخ‌هایی می‌نهد که پیوند بیشتری با مردسالاری دارند: نظیر تاریخ سکسوالیته، یا تاریخ مذهب، یا تاریخ خانواده.

مارکسیست‌ها مدتی مدید تلاش کرده‌اند تا یک تاریخ بزرگ منفرد⁸⁵ بسازند، پهنه‌ای که در آن هر چیزی تابعی از سرمایه یا طبقه باشد؛ این نوعی تقلیل‌گرایی است که واکنش‌های بسیار زیادی را علیه مارکسیسم برانگیخته است. رویکردی که من پیش می‌گذارم هم منطق سرمایه را از سطح تحلیل تاریخی کنار می‌گذارد، و هم برای مطالعه‌ی تاریخ رهیافتی پلورالیستی اتخاذ می‌کند، که بر مبنای آن تاریخ سرمایه‌داری صرفاً یک تاریخ از میان

80. capital's presences

81. Joseph Schumpeter

82. the creative destruction

83. single-minded pursuit of profit

84. the marginalized, the repressed, the silenced, and the absent

85. single grand history

سایر تاریخ‌هاست. اینکه هر دسته‌ی معینی از رویدادهای تاریخی را تا چه حد بتوان با تاریخ سرمایه توضیح داد، و نه با تاریخی دیگر، به‌طور پیشینی قابل تعیین نیست. مطالعه‌ی تاریخ مدرن به‌عنوان تاریخ سرمایه‌داری فقط تاجایی معنادار است که سرمایه‌داری در تعیین‌بخشی به مسیر تاریخ مدرن اهمیت دارد.

آنچه من پیش می‌نهم نوعی واسازی (deconstruction) اقتصاد سیاسی مارکسیسم ارتدوکس به سه سطح تحلیل پیش‌گفته است، که خودمختاری نسبی آن‌ها توسط معرفت‌شناسی‌های مجزای‌شان تضمین می‌گردد. قوانین حرکت سرمایه یا قانون ارزش را نمی‌توان مستقیماً در نظریه‌ی مرحله یا در سطح تاریخ به کار بست. درعین حال، آگاهی روشن از منطق درونی سرمایه، معیار و سنگ‌محکی برای هدایت و تنظیم دو سطح انضمامی‌تر تحلیل فراهم می‌آورد. در سطح نظریه‌ی مرحله، شی‌شدگی دیگر تام‌وتمام نیست و بر این اساس، ضرورت دارد که انواع مجرد انباشت سرمایه را، به‌گونه‌ای که در مراحل مختلف توسعه‌ی سرمایه‌داری به‌طور کیفی از هم متمایز می‌شوند، در نظر بگیریم؛ و نیز امر اقتصادی را مجموعه‌ای از رویه‌های نسبتاً خودمختار در نظر بگیریم که از طریق امر ایدئولوژیک و امر سیاسی مشروط [و محدود] می‌گردد. سرانجام، در سطح تحلیل تاریخی نیازمند معرفت‌شناسی‌ای هستیم که بتواند به‌طور مؤثری با چهار حوزه‌ی مساله‌سازی که پیش‌تر ذکر کردم مواجه گردد.

آنچه در اینجا پیش نهاده می‌شود، یک معرفت‌شناسی لایه‌مند (layered) و بخشا واسازی‌شده (deconstructed) است که بیشتر توان تحلیل مارکسیسم از سرمایه‌داری را حفظ می‌کند، درحالی‌که همزمان از ذات‌گرایی و تقلیل‌گرایی‌ای که مارکسیسم ارتدوکس را مسموم ساخته‌اند، پرهیز می‌کند. واقفم که تا اینجا بیشتر از خودمختاری سطوح تحلیل سخن گفته‌ام، تا شیوه‌هایی که آن‌ها می‌توانند با یکدیگر تعامل کنند. در این زمینه به‌عمد ترم مبهم «متأثر ساختن» (inform) را به کار برده‌ام، چون فکر می‌کنم تنها از طریق یک تحلیل جامع می‌توان دریافت که یک سطح به چه شیوه‌هایی ممکن است ضمن حفظ جدایی معرفت‌شناختی‌اش، سطح دیگری را «متأثر سازد». به‌واقع، تنها دلیلی که مرا قادر می‌سازد حتی در این حد چیزی بگویم، تحقیقی است که درباره‌ی نظریه‌ی مرحله انجام داده‌ام.

بر این باورم که از طریق کاربست رهیافت معرفت‌شناختی‌ای که امکان دهد سطوح تجرید ض من مجزا بودن، متقابلاً از یکدیگر پشتیبانی کنند، فهم ما از سرمایه‌داری می‌تواند به‌طور چشم‌گیری پیشرفت کند. بدین طریق سطوح بالاتر تجرید می‌توانند سطوح پایین‌تر را «متأثر» سازند، بی‌آنکه بر آن‌ها سلطه داشته باشند. همچنین بدین روش، درجه‌ی شی‌شدگی مفاهیم در نظریه می‌تواند با دقت به‌گونه‌ای تنظیم گردد که متناسب با درجه‌ی شی‌شدگی ابژه‌ی مورد مطالعه‌ی ما باشد.

سرانجام، این رهیافت اگرچه ممکن است برای دیگر ابژه‌های شناخت هم الهام‌بخش به‌نظر برسد، اما به‌باور من خصلت شی‌شدگی سرمایه‌داری است که آن را به یک ابژه‌ی بی‌همتای شناخت بدل می‌کند. تنها در اینجا است که

وجود معرفت‌شناسی‌هایی که در عین خودمختاری نسبی متقابلاً پشتیبان یکدیگر باشند، امکان‌پذیر است؛ چراکه درک سرمایه بر مبنای سطوح متفاوت شی‌شدگی مفید و راه‌گشاست: شی‌شدگی تام سرمایه‌داری ناب، شی‌شدگی ساختاری⁸⁶ لنوع انباشت مرحله‌مند سرمایه، و [سرانجام] مقاومت بی‌وقفه در برابر شی‌شدگی که تاریخ سرمایه‌داری را برمی‌سازد.

* * *

یادداشت‌های فصل چهارم:

[۱] قرارداد این عبارت در درون گیومه، به‌منظور نشان دادن سرشت استعاری آن است، چون روشن است که نظریه‌پرداز می‌باید به تحقق این فرآیند شناختی کمک کند.

[۲] برای مرور بحث جالبی درباره‌ی توزیع درآمد در درون خانواده‌ها نگاه کنید به:

Hart, Nicky, *Gender and the Rise and Fall of Class Politics*, *New Left Review*, No. 175, 1989.

البته تمایزگذاری بین [کار] رسمی و غیررسمی خیلی مبهم است، اما از آنجا که من از آن به‌منزله‌ی یک مقوله‌ی تحلیلی عمده استفاده نمی‌کنم، از توضیح آن در می‌گذرم.

[۳] نگاه کنید به لاکلاو و موفه (۱۹۸۲):

Laclau, E. and Mouffe, C., *Recasting Marxism: Hegemony and New Political Movements*, *Socialist Review*, No. 66, 1982.

[۴] نگاه کنید به آلبریتون (۱۹۸۶)، فصل دوم:

Albritton, R., *A Japanese Reconstruction of Marxist Theory*, London: Macmillan, 1986.

[۵] برای مرور تحلیل و نقدی عالی بر تاریخ‌نگاری استثناگرایی آلمانی نگاه کنید به منابع زیر:

Blackbourn, D. and Eley, G., *The Peculiarities of German History*, Oxford University Press, 1984.

Evans, Richard, *The Myth of Germany's Missing Revolution*, *New Left Review*, No. 149, 1985.

[۶] هم اندرسون (۱۹۸۷) و هم اینگهام (۱۹۸۴) بر سرشت توسعه‌نیافته‌ی بورژوازی صنعتی انگلستان تأکید می‌ورزند:

Anderson, Pery, *The Figures of Descent*, *New Left Review*, No. 161, 1987.

Ingham, G., *Capitalism Divided? The City and Industry in British Social Development*, London: Macmillan, 1984.

Kaargaah.net

86. structural reification